

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۱۹ جنوری ۲۰۲۵

نویسنده: مرجان کمال

بازنگری و تبصره: حمید انوری

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلامه تاریخ"

قسمت سی و هشتم

در این قسمت می خوانیم که زنده یاد "مرجان کمال" در هر قریه و ولسوالی و هر کوه و کمر میهن محبوب خود، افغانستان به خاک و خون غلتیده؛ پای صحبت هموطنان مظلوم خود نشسته، با آنها درد دل نموده و تلاش نموده است از لابلای سخنان، درد های دل، قصه ها و حکایات و شکایات و مصاحبه های متعدد با زن و مرد و پیر و جوان هموطن خود، به مشکلات عدیده که گریبان گیر شان گریده است و یا یک عده از خود و خدا بی خبر بالای آنان تحمیل کرده و زندگی غریبانه، اما پرغرور شانرا بر باد فنا داده اند، پی برده و راه و چاره جست و جو نماید.

آن روانشاد اندر همین مورد از مشکلات بی حد که در زمینه با آنها مواجه بوده اند، چنین می نویسد:

"موقعیت اجتماعی ناظر:

فقدان یا عدم موجودیت بی طرفی اجتماعی از یک ناظر، تأثیر خیلی ناگوار بالای نتیجه مصاحبه دارد. این موقعیت اجتماعی آنچه به من مربوط می شود، چنین است:

- من یک افغان هستم که در خارج از وطن بزرگ شده ام.
- من مربوط به طبقه انان هستم.
- زبان مادری من دری است.
- زبان پشتو را در فرانسه مدت چهار سال در پوهنتون زبان های شرقی آموخته و در هر دو زبان از پوهنتون متذکره دیپلوم دارم.

باید چیزی که تعیین کننده مشخصات در زمینه اوضاع، شرایط و موقعیت افغانستان است، تصریح گردد. تا بتوانیم ناگفتنی ها را (non-dit) مشخص بسازیم که این بالای متن ریسرچ و معلومات تأثیر زیاد دارد. در تمام کار های مربوط به ریسرچ که توسط گفت و گو اجرا می شود، طرز سوال نمودن ناظر اثر زیاد بالای جوابات دارد...

حال بیایید برای یک لحظه خود را در موقعیت زنده یاد "مرجان کمال" قرار دهیم. تمام مواردی را که ایشان در بالا تذکر داده بوده اند، نیز از یاد نبریم.

خود را در یک قریه صعب العبور، دور افتاده و سخت منزوی شده که بیشتر از نیم قرن مورد تاخت و تاز اجانب قرار گرفته و هیچ روز نبوده که خون و آتش و قتل و کشتار با یک وسعت بزرگ، دمار از روزگار شان بدر نیاورده بوده باشد و...

شما در یک کلبه غریبانه و بر روی یک گلیم رنگ و رو رفته نشسته اید، دو سه مرد ریش سفید و سخت جور روزگار دیده و خسته و ناامید و...، اطرف شما را گرفته اند و به پرسش های شما خواسته یا ناخواسته پاسخ های خالی از هر نوع شوق و علاقه و آرزو و امید می دهند. زنان و دختران فامیل و خانواده اجازه ورود به آن اطاق غریبانه را ندارند، هرچند شما از طبقه اناث هستید و...

در چنان شرایط پرسش های شما از آنان چگونه باید مطرح شوند که نه تنها به غرور و استغناء افغانی آنان بر نخورده، بلکه آنها را وادارد تا با علاقه و آب و تاب و به اصطلاح با زیره و پودینه و مرچ و مصاله، بدون تلاش برای کتمان حقایق؛ پاسخ قناعت بخش بدهند و... نخستین پرسش چگونه باید مطرح شود که اعتماد طرف مقابل را حاصل کرده و جهت پاسخ به پرسش های بعدی، بلافاصله سر صحبت باز کرده و ضرورت به درنگ و تفکر و جویدن الفاظ و...، احساس نشود.

هرگاه مصاحبه کننده با نخستین پرسش خود، اعتماد طرف مقابل را به دست آورده توانسته باشد، مشکل اساسی برطرف گردیده و شکل رسمی و خشک گفت و گو، به یک فضای راحت تر مبدل گردیده و مصاحبه، شکل یک گفت و گوی دوستانه به خود خواهد گرفت و بقیه قضایا.

و این هنر والا قرار معلوم در روانشاد "مرجان کمال" به کمال پختگی رسیده بوده است و از لابلای بیشتر از چهار صد صفحه کتاب "افغانستان در تلاطم تاریخ"، به راحتی می توان به این نتیجه رسید. آنچه روانشاد "مرجان کمال" طی مصاحبات متعدد و مختلف و در ولایات و قریه های دور افتاده افغانستان انجام داده و همه را یادداشت نموده بوده اند، بصورت مشرح و مفصل در کتاب "افغانستان

در تلاطم تاریخ" آورده شده و معلومات در خور توجه در زمینه از قریه قریه افغانستان جمع آوری گریده که در خود دقت و توجه خاص است و نشان میدهد که زنده یاد "مرجان کمال" با موشگافی در خور توجه، جلب اعتماد هموطنان خود را در گوشه گوشه افغانستان به دست آورده بوده است، که همه را در همین کتاب آن دخت باصفا و دلسوز افغانستان مطالعه نموده می توانیم.

شاعری چه خوش گفته است:

دل خوش از آنیم که حج میرویم

غافل از آنیم که کج میرویم

کعبه به دیدار خدا میرویم؟

او که همین جاست کجا میروم؟!

حج بخدا جز به دل پاک نیست ...

شستن غم از دل غمناک نیست

دین که به تسبیح و سر و ریش نیست

هر که علی گفت که درویش نیست.

آنکه بخواهد خدمتی به وطن و وطندار بنماید، هزار و یک راه و روش دارد و این راه باصفا را زنده یاد "مرجان" با درک عمیق و دل صاف و هدف مقدس، به بسیار خوبی دریافته بود و سال های پسین عمر گرانبار خویش را وقف این هدف مقدس نموده بود. او با درک قوی که داشت، دریافته بود که:

"عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلخ نیست"

آن روانشاد و آن زنده یاد حتی در بستر مریضی و شفاخانه هم فکر و زکریا افغانستان و مردم افغانستان بود و حتی به صحت و سلامتی خود به گونه می اندیشید که با صحت یابی و به دست آوردن سلامت، بلافاصله راهی کشور محبوب خود گردد، دردا و دریغا که فلک و روزگار، خواب دیگری برای ایشان دیده بود و هرگز دیگر فرصتی نیافتند تا راهی کشور محبوب و جنگ زده و ویرانه خویش گردند.

زنده یاد "مرجان کمال" با درد و دریغ که راهی دیار باقی گردیده و فرصت دیگر نیافتند که به آرزو های مقدس خویش نائل آیند و اما همان راه و همان آرزوهای پاک را مادر گرامی شان با هزار و یک مشکل پی گیری نموده و راه آن دخت باصفای میهن را ادامه داده و میدهند هنوز و به راستی هم که "گل از گل بروید و خار ز خار". چنین مادری را چنان فرزندی بایدی.

افغانستان با درد و دریغ که در دهه های پسین، بهترین فرزندان دلسوز خود را از دست داد و "مرجان کمال" یکی از آن فرزندان دلسوز و باصلابت افغانستان عزیز بود که دستان ناپاک گلچین روزگار، خیلی ها با سنگدلی ایشان را از دامان میهن چید، درست زمانی که دشت و دمن و کوه و صحرا و باغ باغچه این دیار، آهسته آهسته و با متانت و قدم به قدم میرفت که نفسی تازه کند و گلی بر دامان پاکش از نو بروید.

شاعری چه خوش اندر همین مورد سرود بوده است باری:

"گلچین روزگار عجب خوش سلیقه است

می چیند آن گلی که به عالم نمونه است"

و در افغانستان به خاک و خون غلتیده، دیربست که از ظلم ظالم و جفای روزگار و بخت بد و...، گلشن افغان زمین، از گل و بلبل و صفا و صمیمیت و...، تهی گردیده است و دست روزگار نیز گویا "میدان را شغالی" دیده و زیباترین گل ها را از آن گلستان جفا دیده و خزان رسیده، یکه یکه می چیند و بر تقدیر مردم مقاوم و برده بار افغانستان به خاک و خون غلتیده، زبونه می خندد.

بگفته شاعر: هر گل را که به چمن بیشتر میدهد صفا

گلچین روزگار امانش نمی دهد

ادامه دارد...